شرح رساله حقوق امام سجاد (علیه السلام)

حجت الاسلام و المسلمین استاد
محمدجواد حاج علی اکبری

موضوع:

حقوق مسئولین (۲)

تاریخ ۲۷/ ۱۰/ ۱۳۹٤

فهرست

- در نظام طاغوتی، چیزی به نام حق وجود ندارد
- مدیران و مردم، وسیله آزمایش یکدیگرند
- حق رهبر بر مردم
- چاپلوسی از مدیران، ممنوع
- حقوق رهبر بر مردم در کلام امیر المؤمنین (علیه السلام)
- دامنه خیرخواهی برای امام مسلمانان
- مردم ایران، در یاری ولیّ خدا بی‌نظیرند

بسم الله الرحمن الرحیم
و به نستعین

در نظام طاغوتی، چیزی به نام حق وجود ندارد

بحث ما بحمدالله و به فضل الهی به حوزه‌های اجتماعی رسیده که محل ابتلائات جدی است و بحثی کاملاً به‌روز و نیازهای جاری مردم عزیز ما محسوب می‌شود. امام (علیه السلام) فرمودند: «فاما حق سائسک بالسلطان فان تعلم انک جعلت له فتنه و انه مبتلی فیک بما جعله الله له علیک من السلطان». ما اینجا دو فرض داریم که فرض جاری مباحث ما، مدیریت مشروع است و فرضی هم برای مدیریت نامشروع است؛ مانند آنچه در یک نظام طاغوتی اتفاق می‌افتد که از شخص اول غاصب است و ذیل آن، تمام سطوح مدیریتی ذیل یک نظام نامشروع تعریف می‌شوند؛ بنابراین در یک نظام غاصب اساساً چیزی به نام حق نداریم؛ چراکه شخصی که در جایگاه عالی یا در سطوح پایین‌تر قرار گرفته، طبق قاعده الهی، حکمرانی و مدیریت نمی‌کند. آنجا با ملاحظه اینکه حقی نیست چه باید کرد؟ اگر کسی در یک نظام طاغوتی قرار بگیرد، چه باید بکند؟ در درجه اول اگر شخص بتواند از جان و مال و ناموس خود حفاظت کند، به روش تقیه معمولاً عمل می‌کند. اگر بتواند با همیاری یکدیگر بساط آن نظام ظالمانه را برچینند، کار بسیار درستی کرده‌اند؛ کاری که مردم عزیز ما در جریان انقلاب اسلامی انجام دادند.

مدیران و مردم، وسیله آزمایش یکدیگرند

قبل از آنکه به بحث اصلی خود بپردازیم، یک نکته را یادآور می‌شوم. در صدر اسلام یک نوع برده‌داری مرسوم بود که طی آن افراد خرید و فروش می‌شدند. اسلام برای آن حقوق متقابل تعریف کرد و بعد هم با تدابیر دقیقی مسئله را منسوخ و ریشه‌کن کرد. رابطه

خدمتکار خانه در زمان ما از مصادیق آن نیست و اینجا در قالب یک قرارداد، رابطه‌ای شکل می‌گیرد، مثل قرارداد استخدامی، اما مالکیتی شکل نمی‌گیرد؛ بلکه یک رابطه شکل می‌گیرد و حقوق متقابلی هم برقرار می‌شود که در جای خود باید بررسی شود.

اما آنچه در متن رساله داریم، مدیریت مشروع است و شما در نظامی زندگی می‌کنید که رهبری آن و والی امر طبق قواعد الهی شکل گرفته و مورد تأیید مردم هم هست. از آن جهت که طبق قواعد الهی است، مشروع است و از آن جهت که مردم هم پذیرفته و پسندیده‌اند و این نظام شکل گرفته، مقبول هم هست. در چنین نظامی، مدیریت از عالی‌ترین سطح که شخص رهبر و والی است و بعد مدیریت‌هایی که چیده شده است تا سطوح مختلف، شامل حال بحث ما می‌شود. تعبیر «فاما حق سائسک بالسلطان» شامل همه این سطوح می‌شود. اینجا حق از سوی خدای متعال تعریف شده که سررشته‌ی همه‌ی حقوق به دست او است. برای والی و مدیر، حق بر عهده زیردستان و عامه مردم قرار داده است و برای مردم نیز حقوقی را بر عهده مدیران. امیر المؤمنین (علیه السلام) خطاب به مردم می‌فرمایند که من هم بنده شما هستم و شما هم بنده خدا هستید و از این جهت هیچ ترجیحی بر یکدیگر نداریم. یک تقسیم کاری انجام شده است. من امانت بزرگی به عهده‌ام قرار گرفته و از ناحیه این امانت که رهبری و ولایت بر شما است، حقوقی بر شما دارم و شما هم از این جهت که تحت چنین برنامه‌ریزی قرار گرفته‌اید، حقوقی بر عهده من دارید. این نظام خیلی دلپذیر و زیبا است و در نظام‌های سیاسی دنیا شناخته‌شده نبوده است و واقعاً یک نمونه‌ی خاصی است از نظام مدیریتی که بر اساس خواست خداوند و قواعد الهی طبق نظمی که خدای متعال برای جامعه پسندیده است، شکل می‌گیرد.

طبق این نظم، جریان مدیریتی

وجود دارد و جریان عمومی مردم. زندگی مردم بر این اساس سامان پیدا می‌کند و اینجا حقوق متقابلی بین آنها قرار گرفته که بحث ما راجع‌به حق والی و مدیر است؛ همان چیزی که امام (علیه السلام) درباره‌اش فرمودند: «حق سائسک بالسلطان».

اینجا امام فرمودند شما اولاً بدانید که یک امتحان در میان است: «أَنَّهُ مُبْتَلًى فِيكَ بِمَا جَعَلَ اللَّهُ لَهُ عَلَيْكَ مِنَ السُّلْطَانِ» چون بین شما رابطه مدیریت از سوی خدای متعال برقرار شده و یکی والی شده و دیگری مولی علیه یا همان رعیت و مردم، بر اساس این تنظیم و تقسیمی که شده، یادتان باشد هر دو طرف این قاعده دارند امتحان می‌شوند. هم شما به وسیله رهبر و پیشوا و مدیرتان امتحان می‌شوید و هم او به وسیله شما امتحان می‌شود. پس یک امتحان الهی در بین است.

اینجا بحث یک امانت الهی در میان است و بحث احکام و برنامه‌های الهی که باید اجرا شود. کسی مدیریت اجرایی آنها را بر عهده می‌گیرد و کسانی هم هستند که این برنامه برای آنها اجرا می‌شود. فقط در فرض همکاری متقابل و صمیمانه این اتفاق می‌تواند شکل بگیرد و هر دو باید دست به دست هم بدهند تا این امانت به سلامت به مقصد برسد. پس یک تعاون و همکاری در بین است که یک سوی آن، کسانی هستند که در سطوح مختلف مدیریت دارند و در سوی دیگر کسانی هستند که تحت آن مدیریت قرار می‌گیرند و تعریف می‌شوند.

حق رهبر بر مردم

حق والی و مدیر و به تعبیر دقیق‌تر، حق رهبری چیست؟ حضرت فرمودند: «و ان تخلص له فی النصیحه و ان لا تماحکه» جان کلام همین یک جمله است. معمولاً ما به فارسی می‌گوییم خیرخواهی. یعنی تو درباره او از سر اخلاص خیرخواهی کنی. عمده مسئله‌ای که امام بر آن تأکید می‌کنند، این است که وارد چالش با چنین مدیریتی نشوید. نصیحت از ریشه نُصح به معنای

خیرخواهی است. به نظر من این ترجمه، ترجمه خوبی است؛ مثلاً کلمه‌ی « اخلص له الموده » یعنی جایی که کسی دوستی خود را برای کسی خالص می‌کند، این دوستی خالصانه می‌شود نصیحت. منتها در خود کلمه‌ی نصح، این خلوص نهفته است و پاکی و بی‌آلایشی در آن قرار گرفته است. ما در اصطلاحات جاری کلمه نصیحت را معمولاً به معنای موعظه در نظر می‌گیریم؛ مثلاً من فلانی را نصیحت کردم یا ما را نصیحت کنید. اصطلاحاً بین ما معنایش این است که او را موعظه کنیم و او را متوجه و بیدار کنیم و مصلحت‌هایش را به یادش بیاوریم. بیشتر این به ذهن می‌آید و عمدتاً هم جنبه زبانی دارد.

در اصطلاح مدیریت و سیاست اسلامی، یک عبارت خیلی شناخته‌شده داریم تحت عنوان: «النصیحه لائمه المسلمین» یعنی نصیحت به پیشوایان جامعه اسلامی. جالب است که نصیحت نسبت به ائمه مسلمین، برای امامان و پیشوایان حقی تلقی شده که بر عهده مردم است و امام سجاد (علیه السلام) در اینجا آن را آورده‌اند.

کلمه نصیحت در متن رساله حقوق آمده که نسبت به او خالصانه نصیحت داشته باشی و در روایت مشهور هم پیامبر عزیزمان (صلی الله علیه و آله) فرمودند یکی از چیزهایی که دل انسان مؤمن نباید هیچ وقت از آن غافل شود، «النصیحه لائمه المسلمین» است.[۱] سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که نصیحتی که در روایات و در همین متن نورانی آمده، به همین معنایی است که در جامعه ما مشهور است؟ یعنی اشکالاتش را به او بگوییم و او را نقد کنیم؟ این یکی از مثال‌ها و مصداق‌های نصیحت است.

نصیحت در فرهنگ اسلامی و در واژه‌های معارفی ما، دقیقاً به معنای خیر خواستن و خیرخواهی در تمام مراتب خودش است. مثلاً در روایات است که مؤمن باید نسبت به خدا و رسول خدا نصیحت داشته باشد.[۲] پس معلوم می‌شود که تعبیری که ما

می‌گوییم، یعنی موعظه و خطاب کردن نیست و معنایش فراخ‌تر از اینها است. آنچه در فارسی می‌شود نزدیک به این واژه انتخاب کرد، همین خیر خواستن است.

خیر خواستن برای خدای متعال معنایش چیست؟ یعنی خیر خواستن برای دین خدا. مثل نصرت خدای متعال که در قرآن آمده و معنایش این است که دین خدا و خواسته‌های خدای متعال را نصرت و یاری کنیم تا اجرا شود. درباره کتاب خدا و رسول خدا هم معلوم است. جالب است که دامنه‌اش تا ائمه مسلمین می‌آید و در روایات هم داریم که نصیحت، حق متقابل انسان‌های مؤمن درباره همدیگر است. یعنی من بر عهده شما حق نصیحت دارم و شما هم به طور متقابل به من حق نصیحت دارید. همه باید خیر هم را بخواهند. اما این خیرخواهی هم باز کلمه مناسبی نیست؛ چون ممکن است بگویید خیر خواستن یعنی در دل خیر او را بخواهیم. می‌گوییم بله، اما این کافی نیست؛ بلکه باید این خیرخواهی برای او به زبان شما هم جاری شود و در عمل شما هم جریان پیدا کند؛ یعنی مؤمنین باید نسبت به هم خیر را بخواهند و طرف مقابل را در رسیدن به خیر و صلاح و مصلحت، به صورت قلبی، زبانی و عملی یاری کنند.

چاپلوسی از مدیران، ممنوع

ارتباط ما با مدیر و سلسله‌مراتب مدیران عالی جامعه تا خود پیشوای مسلمین که به اقتضای مبانی دینی ما ولایت عامه بر مسلمین دارد و ولایت فقیه به عنوان ولیّ امر به عنوان عامش هست، بر اساس این قواعد تعریف می‌شود و این، تکلیف همه را در تمام سلسله مراتب مشخص می‌کند. رهبر عزیزمان در جلسه‌ای، وقتی نکته‌ای را یکی از دانشجوها مطرح کرد درباره امیر المؤمنین (علیه السلام) و مقایسه‌ای کرده بود، ایشان فرمودند: ما خاک کف پای قنبر غلام امام علی (علیه السلام) هم نیستم. این تعبیر تکان‌دهنده بود.

حقوق رهبر بر مردم در کلام امیر المؤمنین (علیه السلام)

در خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه عمدتاً بحث حقوق متقابل پیشوایان و مردم مطرح شده که محل بحث ما است. حضرت می‌فرمایند: «فَلاَ تُثْنُوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءِ لإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اَللَّهِ سُبْحَانَهُ» لازم نیست شروع به ستایش از من کنید و زبان به ثنای من باز کنید، به خاطر اینکه من خودم را در برابر خداوند تبارک و تعالی مسئول می‌دانم و حقوق فراوانی بر عهده من هست که باید از عهده انجام آن حقوق برآیم. «وَ فَرَائِضَ لاَ بُدَّ مِنْ إِمْضَائِهَا فَلاَ تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلَّمُ بِهِ اَلْجَبَابِرَةُ» خیلی تکان دهنده است. حضرت فرمودند آن طور که با جابران و ظالمان و طاغوتیان حرف می‌زنند، با من حرف نزنید. آن‌طور که از انسان‌های خشمگین و ترسناک فاصله می‌گیرند، لازم نیست از من فاصله بگیرید. «وَ لاَ تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ اَلْبَادِرَةِ وَ لاَ تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ» با ظاهر گرایی و رفتارهای تصنعی با من رفتار نکنید. خیال نکنید وقتی حرف حقی درباره من بزنید، برای من گران است. «وَ لاَ تَظُنُّوا بِي اِسْتِثْقَالاً فِي حَقٍّ قِيلَ لِي» چه در مورد من فکر کرده‌اید؟ آیا گمان کرده‌اید برای خودم حقوق ویژه‌ای قائل هستم؟ اینجا حضرت بیانی زیبا ذیل همین مسئله دارند تا می‌رسند به این نقطه که: «فَلاَ تَكُفُّوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقٍّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ وَ لاَ آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلاَّ أَنْ يَكْفِيَ اَللَّهُ مِنْ نَفْسِي» نکند دست بردارید از اینکه سخن حقی را به من بگویید یا مشورت عادلانه‌ای را به من برسانید؛ چراکه من بدون آنکه خدای متعال، مرا حفظ کند، در معرض اشتباه هستم. می‌دانیم امیر المؤمنین علی (علیه السلام) که شخصیت معصوم هست، تحت حفظ الهی است؛ منتها حضرت می‌فرمایند: «فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ وَ لاَ آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي» من خودم را در امان نمی‌دانم. ما بر اساس قاعده‌ی عصمت

معتقدیم که حضرت در حفظ الهی است؛ منتها جالب است که در اداره جامعه، امام (علیه الصلاه و السلام) طبق قواعد ظاهری عمل می‌کند؛ یعنی به علم غیب خودش عمل نمی‌کند. بنابراین شما در حکومت امام علی (علیه السلام) هم مشاهده می‌کنید که حضرت، کسی را فرماندار انتخاب کرده، بعد او پایش را کج گذاشته و حضرت او را مؤاخذه و از آن کار برکنار کرده‌اند. یا حضرت کسی را به منصب قضاوت منصوب کرده و چند ساعت بعد او را عزل کرده است. ممکن است کسی بگوید: شما می‌گویید امام معصوم علم غیب دارد و مصون از خطا است، آیا این خطای در مدیریت نبود که شخص ضعیفی را منصوب کرد که بعد بخواهد عزلش کند؟

پاسخ این است که در پیشوایی جامعه، ارتباط متقابل وجود دارد و طبق اصول ظاهری عمل می‌شود، نه بر اساس علم غیب؛ لذا اینجا امام (علیه السلام) کاملاً صمیمانه صحبت می‌کند و تکلیف همه را روشن می‌سازد. می‌فرمایند: اگر سخن حقی یا مشورت عادلانه‌ای دارید به من منتقل کنید. بعد حضرت جمع‌بندی می‌کنند و این جمع‌بندی خیلی زیبا است: «فَإِنَّمَا أَنَا وَ أَنْتُمْ عَبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبٍّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ» من و شما همه بنده‌های خدایی هستیم که غیر از او رب و خدایی نیست و او مالک ما است و هر چه ما داریم، او به ما داده است.

پس نصیحت به معنای خیرخواهی و خواستن خیر برای دیگری از سر اخلاص و صدق است و جنبه مادی ندارد؛ بلکه خالصانه این خیر را برای شخص مقابل می‌خواهم و باب وسیعی تحت عنوان «نُصح» داریم. برای مثال حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «يَجِبُ لِلمؤمنِ علَى المؤمنِ النَّصيحَةُ لَهُ فى المَشهَدِ و المَغيبِ؛[۳] بر مؤمن واجب است که در حضور و غیاب مؤمن خیرخواه او باشد».

دامنه خیرخواهی برای امام مسلمانان

در موضوع بحث ما که مسئله حق پیشوا و والی و مدیر عالی و سرپرست محسوب می‌شود که به عهده زیر دستان خود حق دارد که نسبت به او خیرخواه باشند، دامنه‌ای دارد. اولاً از دعا و حمایت قلبی شروع می‌شود؛ چون بار او خیلی سنگین است. این جمله امیر المؤمنین (علیه السلام) خیلی تکان‌دهنده است که در غیاب هم برای او دعا کنند و از خدای متعال مدد بخواهند. رازش این است که باری که بر عهده او است، خیلی سنگین است؛ از شخص اول گرفته تا سطوح مختلفی که مسئولیت‌های حکومتی بر عهده دارند. ثانیاً اینکه ما به زبان، حامی باشیم؛ مخصوصاً در غیاب، وقتی در موضع جفا قرار می‌گیرد، زبان خود را حرکت دهیم و از او حمایت کنیم. این حمایت زبانی از مصادیق نصیحت والی است. این زبان می‌تواند به قلم هم جاری شود و جنبه رسانه‌ای پیدا کند که این روزها بحث جاری ما است.

دیگر اینکه اگر نسبت به کار او پیشنهادی به نظرمان می‌رسد تا بهتر بتواند وظیفه مدیریت خود را انجام دهد، پیشنهاد خود را تقدیم کنیم و از مشورت دریغ نکنیم. این به نفع همه است؛ چون اگر او بتواند کارش را بهتر انجام دهد، خیرش به همه می‌رسد.

نکته‌ی بعدی هم انتقاد است که در بیان امیر المؤمنین (علیه السلام) بود. اشکال لازم نیست در کار خود ولیّ امر باشد. ولایت در سلسله خودش در جامعه توزیع می‌شود؛ مثلاً در جامعه امروز ما قوه مجریه و قضائیه و مقننه داریم، وزیر داریم، مدیران ارشد داریم، مدیران کل داریم، فرماندار داریم. فرض کنید در جایی در کار مسئولی اشکالی می‌بینیم یا احساس می‌کنیم فسادی رخ می‌دهد، وظیفه ما این است که این را منتقل و مطرح کنیم و نامه بنویسیم و کسانی را که بالادست او هستند، باخبر سازیم. حتی در موارد خاص، لازم است شخص

ولیّ امر را مطلع کنیم.
پس اطلاع‌رسانی و بیان آنچه در جامعه رخ می‌دهد ذیل خیرخواهی تعریف می‌شود. ممکن است ولیّ امر باخبر نباشد از اتفاقی که دارد می‌افتد یا ظلمی که می‌شود یا فسادی که دارد شکل می‌گیرد. آحاد مومنین در جامعه باید عملاً یار ولی باشند و دعوت او را پاسخ گویند و فرمان او را اجابت کنند. وقتی به صورت فراگیر دعوت به وحدت یا انتخابات یا حضور همگانی می‌کند، شرکت در اینها از مصادیق نصیحت ائمه مسلمین است. این حضور حداکثری باعث قوّت و ابهت نظام و تأمین مصالح عمومی جامعه است و اینها همه ذیل نصیحت جای می‌گیرد.
امام سجاد (علیه السلام) در این واژه نصیحت، همه‌ی حقوق مرتبط با والی را یک‌جا آورده‌اند. پس ما وظیفه داریم خالصانه، خیرخواه ولیّ خود باشیم؛ یعنی از دعا و توسل گرفته تا پیشنهاد و انتقاد و راهنمایی و اطلاع‌رسانی و دفاع و پشتیبانی و اطاعت و حمایت عملی.

مردم ایران، در یاری ولیّ خدا بی‌نظیرند

بدون تعارف بهتر از ملت ایران در ارتباط با ولیّ نمی‌شناسیم. تاریخ صدر اسلام را مطالعه کنید، دلتان خون می‌شود که با علی (علیه السلام) چه کردند! از دست مردم کوفه و شام چه می‌کشید؛ حتی از دست یاران خودش. چهار سال حکومت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) را در نهج البلاغه مطالعه کنید، از ماجرای قاسطین و ناکثین و...، سه جنگ عمده در چهار سال، نگذاشتند یک آب خوش از گلوی حضرت پایین برود. اینها را مقایسه کنید با کاری که مردم ما با امام راحل (رضوان الله تعالی علیه) کردند. جان و مال خود را به جبهه بردند. ما در این کشور فقط ۳۶۰۰۰ شهید دانش‌آموز داریم. در انتخابات، باز مردم دریغ نکردند. زیباترین جلوه‌های دموکراسی در کشور ما رخ داده، به خاطر همین پیوند عجیبی که بین رهبر و مردم

بوده است.
ما باید ابراز خوش حالی کنیم. امام می‌فرمودند که از صدر اسلام چنین مردمی نداشته‌ایم. رهبر عزیزمان نیز بارها این را فرموده‌اند که باید جبهه سپاس بسراییم در پیشگاه خدای متعال به خاطر چنین مردمی.
این مردم با رهبری و کل مدیریت‌های نظام همراه هستند. اگر همراهی مردم و یاری آنها نبود، دستگاه دیپلماسی ما می‌توانست در پدیده‌ای مثل برجام به این نتایج برسد؟
رهبری و حضور مردم؛ این دو که کنار هم جمع می‌شود، معجزه اتفاق می‌افتد؛ در جنگ، در صلح، در دیپلماسی، در اقتصاد. وقتی والی حق رعیت را رعایت کند و مردم حق والی را بدهند، هفت اتفاق می‌افتد که یکی، همین عزت و سربلندی و فتح و نزول نصرت الهی است. اینکه رهبر عزیز دعوت می‌کنند از الان برای انتخابات، این هم از قبیل بیعت با نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) است.
این می‌شود همان نصیحت. وقتی مردم خالصانه در میدان باشند، نظام حفظ می‌شود و جلوی فساد گرفته می‌شود و انسان‌های خوب مدیریت‌ها را در دست می‌گیرند و افراد نالایق کنار گذاشته می‌شوند و راه نفوذ بر دشمن بسته می‌شود.
باید همه با چشمان باز و نگاه نافذ در میدان باشند.در قصه فتنه ۸۸ هم جمعی از دایره خیرخواهی برای ولیّ امر خارج شدند و این می‌شود فتنه. روی به تحکّم آوردند. چقدر آقا آنجا محبت کردند و نصیحت کردند و ارتباط پیدا کردند و خطرات را توضیح دادند؛ ولی آنها کوتاه نیامدند و بالاخره آن اتفاق افتاد و آن درخشش باشکوه نظام و عامه مردم در حمایت و خیرخواهی ولیّ به میدان آمدند و ۹ دی را ساختند که نتیجه‌اش بازگشت آرامش و جمع کردن بساط فتنه و تثبیت دوباره نظام و اقتدار نظام و ادامه راه موفقیت‌هایی شد که برای نظام پیش آمد.
خدا را قسم می‌دهم به حق محمد و آل محمد (علیهم السلام) که این مردم خوب و باوفا

را همراه با این رهبر عزیز و عالی‌قدر به مقاصد عالی‌شان برساند؛ ان‌شاءالله.

منابع و مآخذ

[۱]. «النصیحة لائمة المسلمین» تعبیری آشنا و پرسابقه در فرهنگ سیاسی اسلام است که ریشه در قرآن و روایات دارد. ر.ک: اعراف: ٦٢و٦٨؛ الوافی، ج۲، ص۹۹؛ بحارالأنوار، ج۲۷، کتاب الامامه، باب ۳.

[۲]. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَن یَضمَن لی خَمسا أضمَن لَهُ الجَنَّةَ: النَّصیحَةُ للّه عَزَّ و جلَّ، و النَّصیحَةُ لرَسوله، و النَّصیحَةُ لکتاب اللّه، و النَّصیحَةُ لدین اللّه، وَ النَّصیحَةُ لجَماعَةِ المُسلِمینَ؛ چه کسی پنج چیز را به من تضمین می دهد تا من بهشت را برای او ضمانت کنم؟ : خیرخواهی برای خداوند عزّ و جلّ، خیرخواهی برای رسول او، خیرخواهی برای کتاب خدا، خیرخواهی برای دین خدا و خیرخواهی برای جامعه مسلمانان». علی بن حسن طبرسی، مشکاة الأنوار، ص۵۳۳.

[۳]. کلینی، کافی، ج۲، ص۲۰۸، حدیث۲.

افق‌ها

افق‌ها؛ درنگی بر مسئله تعلیم و تربیت

OfoghHa.ir سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۴۸۵۹۵۹

اشنبه‌ها ساعت ۱۸

بازپخش دوشنبه‌ها، ساعت ۱۲

از شبکه قرآن و معارف سیما/برنامه یاد خدا